

مطالعه تطبیقی سویه‌های شرق‌شناسانه ایران‌شناسی غربی از موریه تا فولر

علی کریمی*

E-mail:akm10@umz.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۲۸

چکیده

شرق‌شناسی با رویکردی انتقادی گفتار مستشرقان در بازنمایی هویت «غیر» و تصویرسازی آن را مطالعه می‌کند. ایران‌شناسی به‌عنوان شاخه‌ای از آن نیز رویکرد و هدفی مشابه دارد. این مقاله در چارچوب نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید و با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی و مقایسه‌ای چگونگی بازنمایی هویت و فرهنگ ایرانیان را در دو نسل از ایران‌شناسان کلاسیک که اروپایی بوده و آثارشان در سفرنامه‌نویسی متجلی است و نسل معاصر ایران‌شناسان غربی که دارای خاستگاهی اغلب آمریکایی و دانشگاهی هستند مورد مقایسه قرار می‌دهد.

یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که اگرچه تلاش ایران‌شناسان غربی رگه‌هایی از واقع‌بینی، انصاف و عدول از سویه‌های شرق‌شناسانه را در معرفی فرهنگ و هویت ایرانیان می‌نمایاند، اما در موارد بسیاری در قالب شرق‌شناسی می‌گنجد و از طریق دگرسازی منفی‌انگار، هویت‌بخشی به خود از راه انتساب ویژگی‌های منفی به ایرانیان، غرب‌محوری و تعمیم ناروا و گاهی حتی با تحریف وقایع تاریخی ایرانیان را بازنمایی می‌نماید. از این‌رو بررسی و مطالعه اسناد و منابع ایران‌شناسان غربی کلاسیک و معاصر را باید جزئی از نظام بازنمود شرق‌شناسانه فرهنگ و هویت ایرانی ارزیابی کرد.

کلیدواژه‌ها: شرق‌شناسی، ایران‌شناسی، غرب‌محوری، تصویرسازی

منفی، هویت.

مقدمه

هویت به معنی کیستی یک فرد، گروه، جامعه و ملت و فرایند ساخته شدن معنا، بر پایه برخی ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند تعریف می‌شود (کاستلز، ۱۹۹۷: ۷). این مفهوم پدیده‌ای چندبعدی^۱ و دارای سطوح، کارکردها و پیامدهای بسیار است. یکی از سطوح آن هویت جمعی است که تمایزبخش از برون‌گروه^۲ و تعلق‌بخش به درون‌گروه^۳ است. از این‌رو وجود «دیگران»^۴ در فرایند هویت‌یابی موضوعیت می‌یابد و صاحبان هویت معین با هویتشان به دیگران می‌فهمانند چه کسی هستند و سپس می‌کوشند طبق الزامات هویت خود به گونه‌ای رفتار کنند که از آنها انتظار می‌رود؛ دیگران نیز بر مبنای همین هویت تصویرسازی کرده و برداشت‌ها و روابط خود را بر مبنای هویت متصور^۵ تنظیم می‌کنند. بنابراین ما نه تنها خود و دیگران را تعریف می‌کنیم بلکه به وسیله دیگران در رابطه دیالکتیکی بین درون - بیرون و خودفهمی و دگرفهمی هم تعریف می‌شویم (جنکینس، ۱۹۹۶: ۵).

یکی از مهم‌ترین هویت‌های جمعی هویت ملی است که فقط ناظر به مختصات فیزیکی و دستاوردهای مادی یک ملت نیست بلکه بیشتر به برخورداری از یک فرهنگ، روح و احساس مشترک اشعار دارد. پس ممیزه‌ها یا هویت فرهنگی نقش مهمی در ترسیم هندسه هویت ملی داراست و ملت‌ها از راه شناسه‌های فرهنگی‌شان از هم بازشناسی می‌شوند (کریمی، ۱۳۸۶: ۳۹). هویت فرهنگی شامل احساسات، فرضیات، ارزش‌ها، واقعیت‌ها، هنجارها و نظریه‌هایی است که مردم با آن تجربه خود را شکل می‌دهند (اوربوردان، ۲۰۰۱: ۶۹-۷۰) و با آن به جهان می‌نگرند و دیگران نیز از همان چشم‌انداز به آن اجتماع می‌نگرند و تصویرسازی^۶ خود از این اجتماع را از رهگذر همین مختصات فرهنگی انجام می‌دهند. از این‌رو در این مقاله «من» وسعتی به گستره ملت می‌یابد و ویژگی‌های فرهنگی «من» ایرانی در برابر «دگر» غربی بررسی می‌شود.

یکی از حوزه‌های پرسابقه تحقیقاتی جهان که از دیرباز دگرشناسی غیرغربیان را در برنامه مطالعاتی خود قرار داده است حوزه شرق‌شناسی است که ایران‌شناسی را نیز به‌عنوان یکی از شاخه‌های خود دربرداشته است. تردیدی نیست که ایران‌شناسان غربی در انعکاس برخی زوایای ناآشکار فرهنگ و هویت ایرانیان تلاش کرده‌اند اما پرسش اصلی مقاله این است که آیا ایران‌شناسی غربیان فقط تحقیقی علمی در کلیه جنبه‌ها و

1. Multidimensional
2. Out-group

3. In - group
4. Others

5. Perceived identity
6. Image building

مظاهر تمدن ایرانی و شناساندن آن به ملل دیگر و حفظ جایگاه واقعی آن در جهان است (ساجدی، ۱۳۸۷: ۱۶۸) و یا واجد سویه‌های شرق‌شناسی بوده و می‌توان کلیات شرق‌شناسی را به ایران‌شناسی غربی نیز تعمیم داد؟ (کیانی هفت لنگ، ۱۳۸۱: ۱۵). هم‌چنین این پرسش نیز بررسی می‌شود که مقایسه بین رویکرد دو دسته ایران‌شناسان کلاسیک و معاصر غربی در بازنمایی فرهنگ و هویت ایرانی چه تفاوت‌ها و تشابهاتی را می‌نمایاند؟

ادبیات موضوع

مسئله نسبت بین شرق‌شناسی و ایران‌شناسی از جمله موضوع‌هایی است که علی‌رغم اهمیتش، درباره آن آثار پژوهشی چندانی نوشته نشده است. اثر ترنر با عنوان *شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن*، منبعی بسیار ارزشمند است که ضمن تعریف شرق‌شناسی، با نگاهی انتقادی به رویکرد مستشرقین درباره اسلام به‌ویژه با توجه به تحولات ماهوی در معنای جامعه در اثر جهانی‌شدن و پیدایش پست‌مدرنیسم می‌پردازد. این اثر با همه غنای خود بحث این مقاله را پوشش نمی‌دهد چون توجهی به تبیین هویت ایرانیان و ایران‌شناسی غربیان و نسبت آن با شرق‌شناسی ندارد.

در زمینه ایران‌شناسی منابع چندی به نگارش درآمده است. کتاب‌هایی مثل *ایران‌شناسی در فرانسه*، اثر اورکاد و ریشار، *ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن* نگاشته متی و کدی و *ایران‌شناسی در شوروی* به قلم پطروشفسکی از آن جمله‌اند. این کتاب‌ها علی‌رغم اهمیتشان، مراحل تطور، نقاط تمرکز و گونه‌های ایران‌شناسی را در کشورهای اروپایی بازگو می‌کنند و به سویه‌های شرق‌شناسانه آنها توجهی ندارند. علاوه بر این منابع چند مقاله مرتبط نیز به رشته تحریر درآمده‌اند. علی کریمی در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری» مختصات ایرانیان را از منظر سفرنامه‌نویسان دوره‌های قاجاریه و صفویه بررسی کرده است. این مقاله گردآوری و دسته‌بندی مناسبی ارائه می‌کند اما عاری از چارچوب نظری شرق‌شناسی و رویکرد مقایسه‌ای است.

«بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی؛ با تکیه بر بازنمایی فرهنگ مردم ایران در سفرنامه‌های اروپاییان در دوره قاجار» به خامه زاگرس زند از دیگر مقاله‌های مربوط به موضوع است. این مقاله از نظر روش تحقیق، محتوا و چارچوب نظری با نوشته حاضر قرابت زیادی دارد اما تفاوت این مقاله با آن، این است که بین ایران‌شناسان کلاسیک و معاصر که بیشتر از زاویه جامعه‌شناختی و سیاسی ایران

را با تکیه بر موضوعی خاص تحلیل می‌کنند مقایسه نمی‌کند. مقاله دیگر با عنوان «بدهمی‌های روش‌شناختی در مطالعات ایران‌شناسی» نوشته تقی آزاد ارمکی است که علل و ریشه‌های بدهمی‌های روشی و بینشی ایران‌شناسی‌ها را بررسی می‌کند. این اثر نیز علی‌رغم برخورداری از بداعت در نحوه نگاه به جریان‌های ایران‌شناسی، تبیین تفاوت‌های دو نسل کلاسیک و نو ایران‌شناسی، روش تحلیل متن و توجه افزون‌تر به حوزه‌های تاریخی و فرهنگی، رویکرد سفرنامه‌نویسان و ایران‌شناسان معاصر غربی را که خاستگاه آکادمیک دارند، مقایسه نمی‌کند. مقاله «ایران‌شناسی: تعامل و تفاوت رویکردها با اسلام‌شناسی و شرق‌شناسی» نگاشته محسن الویری یکی دیگر از منابع مرتبط است که در تشریح مختصات ایران‌شناسی تا حدی با این مقاله مشترک است اما عدم اعتنا به ایران‌شناسی سفرنامه‌نویسان و رویکرد تطبیقی به ایران‌شناسی معاصر از تفاوت‌های آن با مقاله حاضر است. با مرور ادبیات موضوع می‌توان به برخی از نوآوری‌های این مقاله شامل اتخاذ چارچوب نظری شرق‌شناسی، مقایسه دو نسل از ایران‌شناسان غربی که اولی در سفرنامه‌نویسی متجلی است و دومی در آرای ایران‌شناسان جدید با خاستگاه دانشگاهی بروز و ظهور یافته است، پی برد.

روش پژوهش

از نظر روش‌شناسی اگرچه سعید در مفصل‌بندی نظریه خود به طور ضمنی از روش‌شناسی گفتمانی بهره می‌برد و این مقاله نیز از همان رویکرد برخوردار است، اما مقاله از نظر روش پژوهش از روش مقایسه‌ای و تحلیل محتوای کیفی استفاده می‌کند. به منظور فهم چگونگی بازنمایی هویت فرهنگی ایران در آرای ایران‌شناسان کلاسیک و معاصر غربی، به تحلیل محتوای سفرنامه‌های هفت تن از نامدارترین ایران‌شناسان کلاسیک که سفرنامه‌هایشان از بعد مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی و فرهنگی بیشتری برخوردارند، و آثار هفت نفر از معروف‌ترین ایران‌شناسان معاصر پرداخته شد. از آنجا که در روش تحلیل محتوا لازم است واحد تحلیل نیز معین شود، از بین سطوح مختلف واژگان، عبارت، جمله، پاراگراف، بخش، فصل، موضوع و غیره (سفیری، ۱۳۸۶: ۲۶۹)، موضوع «فرهنگ و هویت ایران» مبنا قرار گرفت و موضع ایران‌شناسان کلاسیک و معاصر غربی نسبت بدان بررسی شد. سپس با توجه به نوع رویکرد و محتوای آثار، دیدگاه‌هایشان در دو گونه کلی مثبت و منفی یا شرق‌شناسانه تقسیم‌بندی شد و سپس با الهام از اصول نظریه سعید، میزان انطباق آنها با شرق‌شناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت.

چارچوب نظری (نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید)

نظریه شرق‌شناسی ادوارد سعید در زمره مطالعات پسااستعماری با رویکردی انتقادی به زبان استعمار غربی می‌نگرد. این نظریه که در کتاب‌های سه‌گانه **شرق‌شناسی، امپریالیسم و فرهنگ و اسلام رسانه‌ها** مفصل‌بندی شده است، با الهام از نظریه «سلطه»^۱ گرامشی و نظریه «قدرت و دانش»^۲ فوکو، گفتمان‌ها و نهادهای گوناگونی را تحلیل می‌کند که شرق را به منزله موضوع شناخت برمی‌سازند (هال، ۱۳۸۶: ۷۱). از دیدگاه سعید شرق‌شناسی رشته‌ای است که در آن شرق به منزله موضوع آموزش، کشف و عمل به طور منظم مورد بررسی قرار می‌گیرد و جوهر آن تمایز محو‌نشده‌ی میان فرادستی غرب و فرودستی شرق است که در آن شرق برساخته‌ای تاریخی است نه جغرافیایی (هال، ۱۳۸۶: ۳-۸). به نظر او شرق‌شناسی به‌عنوان یک رشته منسجم علمی متأثر از فرهنگ اروپایی پس از عصر روشنگری و مجموعه‌ای از دانش و نظام بازنمود توانست شرق را هم‌چون «دیگری تمدنی» خاموش اروپا تصویر کند. خطی که برای جداکردن شرق و غرب در جایی میان یونان و ترکیه کنونی کشیده شد، نه یک واقعیت طبیعی بلکه یک اختراع جغرافیایی خیالی اروپایی بود (بروجردی، ۱۳۷۷: ۱۸).

به بیان ترنر سعید شرق‌شناسی را گفتمانی می‌داند که شرق را همانند پدیده‌ای فهم‌پذیر و معقول در درون شبکه‌ای از طبقه‌بندی‌ها، جداول و مفاهیم معرفی می‌کند و به وسیله آن شرق به طور هم‌زمان تعریف شده و تحت نظارت قرار می‌گیرد. شناختن همان به اطاعت در آوردن است. در نتیجه وظیفه شرق‌شناسی که عرصه قدرت سیاسی را نیز ایجاد می‌کرد، کاستن پیچیدگی بی‌پایان شرق و ایجاد نظم مشخصی در سنج‌ها، شخصیت‌ها و ساختارها، بر مبنای جامعه معیار یعنی غرب بود که ویژگی‌های ضروری نظیر عقلانیت، پیشرفت نهادهای دموکراتیک و توسعه اقتصادی داشت و بر اساس این سنجش جوامع دیگر ناقص و عقب‌مانده به نظر می‌آمدند (ترنر، ۱۳۸۴: ۶۸).

سعید شرق‌شناسی را در سه سطح مجزا تعریف کرد: «نخست عبارت از نوعی سبک فکر است که بر مبنای یک تمایز بودشناختی و معرفت‌شناختی بین شرق و غالب موارد غرب وجود دارد» (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۱۵). دوم شرق‌شناسی رشته‌ای دانشگاهی و مجموعه‌ای از نهادها، گرایش‌ها و فعالیت‌ها را توصیف می‌کند که معمولاً منحصر به دانشگاه‌های غربی بوده و به مطالعه جوامع و فرهنگ‌های شرقی می‌پردازد (ترنر، ۱۳۸۴: ۱۷۰). در معنای سوم، اگر اواخر قرن هیجدهم را به‌عنوان نقطه شروعی بگیریم که از آن

1. Hegemony

2. Power and knowledge

مرحله به بعد شرق‌شناسی تا حدودی کم‌وبیش تعریف شده است، در آن صورت می‌توان شرق‌شناسی را به‌عنوان نهادی ثبت شده و دارای تشخیص که با شرق سروکار دارد، تحلیل کرد. در این معنا غرب به بیان نظرات گوناگون در مورد شرق، شرح و توصیف و سرانجام تعلیم دادن، تنظیم و حکم کردن در مورد آن می‌پردازد. در این معنا شرق‌شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۱۶) و نوعی گسترش و توزیع آگاهی ژئوپولیتیک (جغرافیایی - سیاسی) در بین متون زیباشناسی، تحقیقی، اقتصادی اجتماعی تاریخی و زبان‌شناسی است که نه تنها یک تمایز عمده جغرافیایی است بلکه علاوه بر آن موجب یک سلسله علایقی است که از طریق وسایلی هم‌چون اکتشافات محققانه، تجدید ساختار زبان‌شناسانه، تحلیل روانکاوانه، توصیف اجتماعی و دورنمایی نه تنها به خلق، بلکه حفظ و نگهداری آنها می‌پردازد (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۳۱).

شرق‌شناسی گزاره‌های بنیادین خود را به‌وسیله سازوکارهای زیر مفصل‌بندی می‌کند:

۱- **دگرسازی منفی‌انگار:** از این طریق فرهنگ اروپایی با سنجیدن خود با شرق به منزله نوعی «خود معیار»، قدرت و هویت بیشتر به دست می‌آورد (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۱۷). از این زاویه شرق اغلب «دیگری» منفی و بخشی از طبقه‌بندی اخلاقی غرب و واقع در حاشیه جهان متمدن است که هویتی ضدیت‌طلب یا «دگربود» را ایجاد می‌کند که سرشت ما را تعریف می‌کند (ترنر، ۱۳۸۴: ۲۳). در این تقابل بودشناختی، غربیان، منطقی، صلح‌طلب، لیبرال، عقل‌گرا و قادر به حفظ ارزش‌های واقعی و بدون سوءظن طبیعی می‌باشند و گروه دوم یا شرقیان واجد هیچ یک از صفات مزبور نیستند (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۸۸-۹۴). به بیان دیگر شرق‌شناسی با ابتنا بر محور تضادها و دوگانگی‌های مثبت و منفی، ترازنامه‌ای از جنبه‌های منفی بین غرب و شرق برمی‌سازد که در آن شرق با موضوعاتی چون رکود تاریخی، فقدان طبقه متوسط، عدم تثبیت مفهوم شهروندی، فقدان شهرهای مستقل، فقدان نظام‌های زاهدانه و ناکامی در ظهور عقلانیت ابزاری به‌عنوان فرهنگ بنیادی علم سکولار، سرمایه‌داری صنعتی و سازمان‌های عقلانی تعریف شده است (بروجردی، ۱۳۷۷: ۲۲).

۲- **هویت‌بخشی:** با توجه به رابطه التزامی بین خودشناسی و دگرشناسی، ویژگی اصلی گفتمان شرق‌شناسی تأکید بر تفاوت و تمایز بوده است تا بی‌همتایی^۱ غرب را توجیه کند (ترنر، ۱۳۸۴: ۷۹). شرق‌شناسی نوعی تصور و عقیده جمعی را که به «ما»

1. Uniqueness of the west

اروپایی‌ها در مقابل همه «آنها» غیر اروپایی‌ها هویت می‌بخشد برجسته می‌سازد. به قول سعید پایه شرق‌شناسی نوعی دوقطبی کردن جغرافیایی مبتنی بر تفاوت هستی‌شناختی بین غرب و بقیه جهان (سعید، ۱۳۸۲ ب: ۱۷۶) است که جهان را به دو بخش خیالی و در عین حال کاملاً مجزای «ما» و «دیگران» تقسیم می‌کند. بخش بزرگ‌تر و متفاوت شرق نامیده شده و دیگری که متعلق به ما است مغرب یا غرب (سعید، ۱۳۷۹: ۷۴).

۳- غرب محوری: شرق‌شناسی برای تعیین راهبرد خود، همواره بر رابطه سلطه و برتری «موقعیت» خویش نسبت به شرق تکیه می‌کند و شرق را سرزمینی می‌داند که به وسیله سلطه تعریف می‌شود (فاکس، ۱۹۹۲: ۱۴۶). به عبارتی شرق‌شناسی نشانه‌بازرسی از اعمال قدرت اروپایی - آتلانتیک بر شرق محسوب می‌شود (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۲۰-۲۳). شرق‌شناسان در سطح موضوعی در مورد مردم شرق تصور مخصوصی را برمی‌گزینند که مختصات یک تیپ‌شناسی نژادی حاوی نوعی نژادپرستی را داراست. چون انسان نرمال مساوی با انسان اروپایی معرفی می‌شود. (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۱۷۹-۱۸۱) لذا می‌بایست بر نژادهای تابع حکومت کرد. اقتدار ناظر و مرکزیت جغرافیایی غرب توسط گفتمان فرهنگی که غیراروپایی را به موقعیت نژادی فرهنگی و هستی‌شناختی درجه دومی تقلیل و محدود می‌کند پشتیبانی می‌شود (سعید، ۱۳۸۲ ب: ۱۰۳-۱۱۱). در آموزه‌های شرق‌شناسی که مشحون از احساس تبختری عظیم از انحصار کارهای فرهنگی غربی و چهره‌نگاری دشمنانه‌ای از بقیه جهان است (سعید، ۱۳۸۲ ب: ۸۳)، اندیشه نجات، رهایی و رستگاری از سوی غرب توسط مأموریت متمدن‌سازی با استفاده از صنعت مدرن و ارتباطات، نهفته است (سعید، ۱۳۸۲ ب: ۲۰۸).

خلاصه اینکه به نظر سعید، غرب فرهنگ‌های تحت سلطه را تنزل درجه می‌دهد، خوار و ضعیف می‌شمارد و حکمروایی غرب بر آنان و نیز انحصار نمایندگی و نمایش آنان به وسیله غرب را طبیعی معرفی می‌کند (روبینز، ۱۹۹۲: ۵۰) و از طریق آرمانی کردن، فرافکنی خیال‌پردازی‌های مربوط به اشتیاق و انحطاط، - ناتوانی در به رسمیت شناختن و محترم شمردن تفاوت - گرایش به تحمیل کردن مقوله‌ها و هنجارهای اروپایی، گرایش به دیدن تفاوت از رهگذر شیوه‌های درک و بازنمایی غرب (هال، ۱۳۸۶: ۹۱) و یا از طریق دگرسازی، کلیت‌سازی، منفی‌سازی و ناهم‌زمان‌سازی عمل می‌کند (زند، ۱۳۸۹: ۱۶۳).

در نظام بازنمایی گفتمان شرق‌شناسی، شرق، ابدی، یکنواخت و ناتوان از تعریف خویش است؛ بنابراین وجود یک رشته واژه‌های کاملاً کلی و در عین حال منظم از ناحیه غرب برای توصیف شرق، اجتناب‌ناپذیر می‌شود. به علاوه مشرق‌زمین چیزی است

که باید از آن ترسید و یا اینکه آن را کنترل کرد (زند، ۱۳۸۹: ۵۳۶). در این نظام بازنمایی شرق شناس مناظر و تصاویری از شرق را به جامعه خود عرضه می‌کند که: الف) نام خاص وی بر آن حک است ب) مبین و نشانگر پنداشت و ادراک او از آنچه شرق می‌تواند و یا می‌باید باشد است پ) آگاهانه دیدگاه فرد دیگری در مورد شرق را به معارضه می‌طلبد ت) چیزی را در اختیار فن و یا رشته شرق شناسی قرار می‌دهد که به نظر می‌رسد در آن زمان بیش از همه بدان محتاج است ث) اینکه پاسخی است به گونه‌ای نیاز فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خاص آن دوران (سعید، ۱۳۸۲ ب: ۴۷۷-۴۷۸ و ساول، ۱۹۹۸: ۱۲).

بدین ترتیب شرق شناسی گفتمانی دارای یک هویت جمعی و حقوقی است. هویتی که به ویژه با توجه به مشارکت و همراهی آن با آموزش‌های سنتی - مطالب کلاسیک، کتاب مقدس و زبان شناسی -، مؤسسات همگانی - حکومت‌ها، شرکت‌های تجاری، انجمن‌های جغرافیایی دانشگاه‌ها - و نوشته‌هایی که از لحاظ نوع معین هستند - سفرنامه‌ها، کتاب‌های اکتشافاتی فانتزی‌ها و توصیف مطالب خارجی - بسیار قوی است (سعید، ۱۳۸۲ الف: ۳۶۳-۳۶۴). سعید به صراحت می‌نویسد: «من درباره شیوه‌ای حرف می‌زنم که در آن ساختارهای مکان و ارجاعات جغرافیایی در زبان‌های فرهنگی ادبیات، تاریخ، یا قوم‌نگاری گاه تلویحی و پوشیده و گاه به دقت طراحی شده در پهنه اثر انفرادی که به صورت‌های معمول با یکدیگر و با ایدئولوژی رسمی امپراطوری ارتباطی ندارند ظاهر می‌شوند» (سعید، ۱۳۸۲ ب: ۱۰۲). اینک با توجه به مختصات شرق شناسی به توضیح یافته‌های ایران شناسان غربی و بررسی سویه‌های شرق شناسانه آنها در بازنمایی فرهنگ و هویت ایرانیان آنان می‌پردازیم. نخست با ایران شناسان کلاسیک، آغاز می‌کنیم.

مختصات ایرانیان در آثار ایران شناسان کلاسیک غربی (سفرنامه نویسان) الف) ویژگی‌های مثبت ایرانیان

در نسل اول ایران شناسی غربی ویژگی‌های مثبتی از فرهنگ و هویت مردم ایران بازنمایی شده است. برخی از صفات‌های دارای فراوانی بیشتر در متن سفرنامه‌ها عبارتند از: - **زیرکی و هوشمندی:** از ویژگی‌های مورد اجماع ایران شناسان نسل اول است. براون می‌نویسد: کنجکاوی درباره بیگانگان از مختصات ایرانیان به شمار می‌آید (براون، ۱۳۸۴: ۵۰-۵۶). شاردن نیز نوشت: ایرانیان خوش فکر و باهوش، پرشور و با پشتکار، نکته‌سنج و ریزه‌کار، با قضاوت و محتاط هستند... آداب و اخلاق ملایم و متمدنانه دارند و فکرشان توانا و برخوردار از روشنی است (کرویس، ۱۳۸۰: ۱۲۳).

- **علاقه‌مندی به امور متافیزیکی:** اندیشه درباره امور دینی و مذهبی و مسائل ماوراءالطبیعی از جمله خصوصیات بارز ایرانیان شمرده شده است. به عقیده براون یکی از بارزترین خصوصیات ملت ایران علاقه شدید آنها به امور ماوراءالطبیعه است که فقط به طبقه مخصوصی محدود نمی‌شود و همه سطوح جامعه از کاسب و چاروادار گرفته تا محققین و دانشمندان را دربرمی‌گیرد. بی‌اعتنایی به این واقعیت هنگامی که قصد شناختن روحیات ایرانیان را داریم اشتباه بزرگی است و موجب می‌شود که خواننده درک صحیحی از خصوصیات ملی آنان پیدا نکند (براون، ۱۳۸۴: ۱۵۱).

- **آداب‌دانی اجتماعی:** از جمله ویژگی‌های مورد اتفاق ایران‌شناسان غربی، آداب‌دانی اجتماعی ایرانیان است. به باور براون ایرانیان در استقبال از مهمانان از همه ملت‌های دیگر جلوتر هستند (براون، ۱۳۸۴: ۲۸۸)، یا پولاک نوشت: هیچ چیز برای ایرانی غم‌انگیزتر از آن نیست که ناگزیر باشد غذای خود را به تنهایی بخورد (پولاک، ۱۳۶۸: ۹۷)، وی در مورد صفت خانواده‌دوستی ایرانیان نوشت: ایرانی سخت به خانواده و تیره و طایفه خود می‌چسبد و هیچ بخت و شوربختی و هیچ فراز و نشیبی وی را از بستگی به خانواده جدا نمی‌کند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸). تاورنیه نوشت: در ایران ادب و نزاکت بهتر و ذوق‌های لطیف بیشتر از ممالک عثمانی دیده می‌شود و ایرانی‌ها در میان همه مردم آسیا از این مزیت برخوردارند که نظم و عدالت را دوست دارند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۴۳ و ۲۵۸). شاردن نیز با شگفتی از نرمی و مهربانی گمرکات ایران، مدعی شد که به جرئت باید گفت که خوش‌رفتاری گمرکات ایران را در هیچ نقطه دیگری از جهان نمی‌توان دید (کرویس، ۱۳۸۰: ۴۶-۴۷) و سرانجام دل‌واله با ستایش نرم‌خویی ایرانیان، تصریح کرد که ایرانیان بسیار سیاستمدارند و افرادی جنجالی و دعوایی نیستند و هرگز هیچ خشونت‌ی را نسبت به هیچ کس روا نمی‌دارند (دل‌واله، ۱۳۸۰: ۵۷۳).

- **علم‌دوستی و احترام به معلم:** دانش‌دوستی یکی دیگر از صفات برجسته ایرانیان برشمرده شده است. تاورنیه نوشت: ایرانیان برای امر تدریس و شخص مدرس احترام بسیار قائلند و همین باعث می‌شود که برای گردآوری محصل یا طلبه مال بسیار بذل کنند... با پشتکاری که ایرانیان در تحصیل علم دارند و با قناعت و استعداد و ظرافت طبع و علاقه ذاتی ایشان به همه علوم، اگر روش تعلیم و تعلم ما را داشتند... هیچ شک نیست که دانشمندان برجسته‌ای می‌شدند (تاورنیه، ۱۳۸۴: ۲۶۱). به باور دل‌واله اصولاً ایرانیان نسبت به سایر مردم مشرق‌زمین تمایل زیادتری به مطالعه دارند و مردمانی آگاه و عالمند (دل‌واله، ۱۳۸۰: ۴۹۵).

- مدارا و همزیستی دینی و مذهبی: یکی از صفتهای چشمگیر ایرانیان از نگاه ایران‌شناسان کلاسیک غربی مدارای دینی و مذهبی است. به نظر دلاواله تمام غریبه‌ها چه از نظر ملیت یا مذهب، امتیازی مخصوص دارند که سنتی بسیار قدیمی در این کشور است و آن این‌که آزادی تفکر دارند و می‌توانند با آداب و رسوم و طبق قوانین کشور خود زندگی کنند (دلاواله، ۱۳۸۰: ۴۹۶) گوینو نوشت: در دوره قاجاریه زرتشتی‌ها به آرامی و بدون دغدغه زندگی می‌کردند و دیگر کسی مزاحم آنها نشد و به‌عنوان جزیه مالیات‌های گزاف از آنها دریافت نکرد به‌طوری که می‌توان گفت امروز در ایران زرتشتی و مسلمان دارای حقوق واحدی هستند و در نظر مردم با یکدیگر فرق چندانی ندارند (گوینو، بی‌تا: ۸۲). شاردن متذکر شد که پروتستان‌های اروپایی مقیم ایران نزد خود در کمال آزادی و به راه و شیوه خویش به درگاه خداوند بندگی و نیایش می‌کنند و در سراسر آسیا و در تمام مذاهب عمده و اصلی به‌ویژه دین محمدی این روش خردمندانه و این عدالت و شفقت وجود دارد که هیچ کس را مجبور نمی‌کنند به معابد و مساجد بروند... و این چیزی بود که در فرانسه بسیار مسیحی دیده نمی‌شد (کرویس، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

- بزرگداشت شعائر دینی و مذهبی: به دلیل قوت و گستردگی نمایان باورهای دینی مردم، یکی از ویژگی‌هایی که مورد توجه ایران‌شناسان غربی قرار گرفت، بزرگداشت شعائر مذهبی و دینی است. دلاواله به بزرگداشت شهادت حضرت علی(ع) و امام حسین(ع)، تکریم عید قربان و غدیر در ایران (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۱۸-۵۵۸) اشاره می‌کند. شاردن نوشت: من هرگز نمی‌توانستم آن میزان درد و رنجی را که ملت بروز می‌داد به مخیله خود خطور دهم. چیزی غیر قابل درک و تصور است. بر سینه می‌کوبند، ناله و شیون می‌کنند (کرویس، ۱۳۸۰: ۱۱۱). تاورنیه نیز عزاداری بزرگ امام حسین(ع) که در ایران با جلال و شکوه بسیار بر پا می‌دارند را به تفصیل شرح داده (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۸۶) و ضمناً نوشت که در مشهد مرقد امام رضا(ع) قرار دارد که ایرانیان فوق‌العاده به آن احترام می‌گذارند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۳)، گوینو تصریح کرد که در ایران مسافرت به بقاع متبرکه جزو عادت ملی و آرزوهای حیاتی ایرانی‌هاست (گوینو، بی‌تا: ۱۴۵).

در همین ارتباط از جمله دستوره‌های دینی که مورد اهتمام جدی ایرانیان بوده و ایران‌شناسان نیز بدان تصریح نموده‌اند موضوع حاکمیت فرهنگ عفاف در ایران است. به گفته دلاواله زنان مشرق‌زمین عادت به چادر دارند و هرگز روی خود را نمی‌کشایند (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۳۸)، به نظر تاورنیه ایرانیان اگر بخواهند به خوبی می‌توانند شیشه‌های بلورین شفاف بسازند اما آنها را به گونه‌ای می‌سازند که زنان در اندرون خانه از پشت

آنها دیده نشوند... این ننگ و بدنامی بزرگی برای زن است که چهره بی‌حجابش را کسی ببیند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۸).

- **احترام عمومی به روحانیان:** یکی از مختصات ایرانیان که مورد توجه ایران‌شناسان کلاسیک غربی قرار گرفته است، احترام عمومی به یکی از مؤثرترین نیروهای اجتماعی یعنی روحانیان که دارای پایگاه گسترده مردمی بودند، می‌باشد. پولاک نوشت: ملاها بین محرومین و فرودستان طرفداران بسیاری دارند اما دولتیان از ملاها می‌ترسند زیرا می‌توانند قیام و بلوا بر پا کنند. به هر حال این را هم نمی‌توان منکر شد که ترس از آنها وسیله‌ای است که استبداد و ظلم زورگویان را تا اندازه‌ای محدود و تعدیل می‌کند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۵) در مراسم تاج‌گذاری شاه سلیمان صفوی در سمت راست تخت رجال و اعیان کشور و در سمت چپ که نزد ایرانیان ارج و قرب بیشتری دارد روحانیان و علمای عظام، مجتهدین و قاطبه ملایان ایستادند (کرویس، ۱۳۸۰: ۹۸). موریه با اشاره به این واقعیت نوشت: اینجا - قم - محل سکونت میرزا عبدالقاسم مجتهد اعظم ایران است. مردی که اگر اراده کند هر اعتقادی را که بخواهد به مردم تبلیغ خواهد کرد و مردم خواهند پذیرفت. او دارای چنان نفوذی است که بسیاری معتقدند حتی فرمان شاه را هم نزد او اعتباری نیست ... روحانیون نفوذ شدیدی روی افکار مردم دارند و تنها تعدیل‌کننده قدرت بی‌حد و حصر شاه روحانیون است (موریه، ۱۳۷۶: ۳۶۳ و ۴۰۳). گوینو با اعتقاد به نقش بازدارنده روحانیان از خودکامگی حاکمان نوشت: شاه ایران نمی‌تواند آزادانه به مال و جان و ناموس مردم تعدی کند و حکام ولایات هم با تمام خودسری که دارند باز نمی‌توانند آزادانه به مال و جان مردم تعدی نمایند زیرا نفوذ علمای روحانی و تجار و کسبه همواره عملیات شاه و حکام را تعدیل می‌کند و به عبارت دیگر همان وظیفه را که پارلمان در کشورهای مشروطه انجام می‌دهد همان وظیفه را نیز علمای روحانی و بازرگانان و اصناف در ایران انجام می‌دهند (گوینو، بی‌تا: ۴۳).

- **اهمیت زبان فارسی و شعرطبعی:** از نظر ایران‌شناسان غربی اهتمام مردم ایران به زبان فارسی و دارا بودن طبع شعری از ویژگی‌های ممتاز ایرانیان است. به نظر دلاواله زبان فارسی به‌عنوان زبان اصلی کشور چنان مورد احترام است و چنان تعصبی نسبت به آن اعمال می‌شود که نه تنها در کلیه نوشتجات و کتاب‌های جالب به خصوص دیوان‌های شعر بلکه برای تمام قراردادها و نوشتجات رسمی و فرامین و احکام ارسالی شاه و بالاخره تمام امور مهمه کشوری و دولتی از زبان فارسی استفاده می‌کنند (دلاواله، ۱۳۸۰: ۵۲۲)، تاورنیه با اشاره به علاقه‌مندی ایرانیان به شعر و شاعران نوشت: علاقه شدیدی

به شعر دارند و شعر ایشان مملو از مضامین زیبا و سرشار از تشبیهات جالب است ... در مغرب شیراز مقبره حافظ قرار دارد که ایرانیان احترام فراوان به او می‌گذارند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۶۲). پولاک نوشت: غزلیات و اشعار حافظ مورد تحسین ایرانیان است به طوری که تمام فضلا اشعار او را ورد زبان می‌دانند (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۱۹۶) و سرانجام به نظر پولاک در بین هیچ قوم و ملت دیگر نمی‌توان شاعرانی پیدا کرد که چنین تأثیر مستمری بر روحیات، اخلاق و طرز زندگی ملت خود داشته باشند و زبان خود را مانند سعدی، فردوسی و حافظ به سر حد کمال رسانده باشند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۸۹).

- قدمت تاریخی ملت ایران: پریشینگی و قدمت تاریخی ملت ایران که تأثیر عمیقی بر هویت، فرهنگ و سازگاری ایرانیان از خود به جای گذاشته از خصوصیات مورد اشاره ایران‌شناسان غربی است. به باور گوینو ایرانیان یک ملت قدیمی هستند... قدیمی‌ترین مللی هستند که در جهان حکومت منظم و رسمی داشته‌اند (گوینو، بی تا: ۶). به نظر پولاک ایران ملتی است که افتخاراتش بیشتر زاده اعمال و اقداماتی است که در گذشته‌های دور انجام گرفته است ولی هنوز گرفتار عوارض کهولت نشده بلکه کاملاً لیاقت آن را دارد که باز در تاریخ فرهنگ و جهان سهم به‌سزایی به‌عهده بگیرد (پولاک، ۱۳۶۸: ۹). موریه ایران را همان سرزمینی می‌داند که مهد رویایی شکوه مشرق‌زمین است ... آن گهواره بشریت که آداب شرقی در آن ملوث نگردیده است. به عقیده او شاید هیچ کشوری در جهان مثل ایران انتظارات آدمی را برآورده نمی‌سازد چه از نظر طبیعت زیبایش و چه از نظر غنا و شکوه ساکنانش (موریه، ۱۳۷۶: ۱۵).

- تکریم سنت‌ها و آئین‌های باستانی: یکی از ویژگی‌های فرهنگ و هویت ایرانی توانایی تلفیق سنت‌های گوناگون و درونی‌سازی آنهاست. تلفیق سنت‌های باستانی با شعائر دینی و مذهبی نمونه‌ای از این توانایی است که مشاهده ایران‌شناسان نیز آن را گواهی می‌کند. چنان‌که گوینو نوشت: شعائر باستانی در ایران خیلی طرف توجه می‌باشد و در این قسمت نه فقط دانشمندان و ادبا بلکه هر یک از افراد ایرانی به سهم خود نسبت به شعائر توجه دارد (گوینو، بی تا: ۶). به نظر پولاک جشن سال نو در زندگی عمومی و خصوصی ایرانیان امری است بسیار مهم (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۵۳). دلاواله نیز نوشت: در هنگام نوروز در ایران جشن‌های بزرگی بر پا می‌دارند - با دید و بازدید از بزرگترها، پوشیدن لباس نو نوروز را گرامی می‌دارند (دلاواله، ۱۳۸۰: ۴۹۴).

- آگاهی تاریخی: در ارزیابی ایران‌شناسان غربی برخوردار از آگاهی تاریخی یکی از خصیصه‌های ایرانیان محسوب شده است. چنان‌که دلاواله نوشت: «در ایران با هر

کس و از هر طبقه برخوردار نمائید مشاهده می‌نمائید که تاریخ کشور خود را می‌دانند... ایرانی ذاتاً و فطرتاً اطلاع از حوادث تاریخی را دوست می‌دارد» (دلواله، ۱۳۸۰: ۵۶). گوینو با اشاره بدین صفت گفت: ملت ایران فقط خواهان سرگذشت‌های تاریخی کشور خود می‌باشد و مثلاً علاقه به تاریخ فرانسه یا آلمان ندارد (گوینو، بی‌تا: ۶۵).

ب) سوبه‌های شرق‌شناسانه در توصیف فرهنگ و هویت ایرانیان

- **بیزاری از کشفیات جدید و بی‌توجهی به اوضاع عالم:** از نظر برخی از ایران‌شناسان کلاسیک غربی، ایرانیان مردمی بیزار از کشفیات نوین و ناآگاه از اوضاع جهان بازنمایی شده‌اند. موریه به نقل از حاجی بابای اصفهانی نوشت: مردمی چون ما را با کشفیات جدید چه کار؟ آنچه پدران ما کردند ما را بس (موریه، ۱۳۷۶: ۱۶۱). وی در فرازی دیگر آورده است: وقتی به استانبول رسیدم شگفت زده شدم که ملت‌های فرنگی بسیار دیگری غیر از آن سه ملیت - فرانسوی، روسی و انگلیسی - که نام بردم وجود دارد اما از آنجا که مشغول به امور زندگی خود بودم کمتر توجهی به این امور داشتم (موریه، ۱۳۷۶: ۵۷۳). شاردن با عقیده‌ای مشابه نوشت: مردم مشرق‌زمین بالطبع تنبل و شل هستند و در نتیجه هیچ حرص و رغبتی به اختراعات و اکتشافات تازه ندارند (کرویس، ۱۳۸۲: ۲۵۶) علاوه بر ناآگاهی، مردم ایران فاقد قوه ابداع و نوآوری معرفی شده‌اند. به اعتقاد پولاک ایرانی قوه ابداع چندانی ندارد اما در کار تقلید سخت کوشاست (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۰).

- **خودمداری و خودبرتربینی:** تعدادی از ایران‌شناسان کلاسیک به خصیصه خودبرتربینی ایرانیان تصریح نموده‌اند. موریه نوشت: مردم از پزشکان اروپا و هند ستایش می‌کنند اما اگر علم ایرانیان نبود چگونه ممکن بود که علم آنان به این پایه و مایه برسد؟ (موریه، ۱۳۷۶: ۲۱۷). او در قسمتی دیگر از قول حاجی بابا نقل کرد: من ایرانی و اصفهانی همیشه عادت داشتم زادگاه خود را شهر اول جهان بپندارم هرگز به فکرم خطور نمی‌کرد شهری بتواند با اصفهان رقابت کند (موریه، ۱۳۷۶: ۵۲۹).

- **تقدیرباوری:** از ویژگی‌های فراگیر ایرانیان در گفتار ایران‌شناسان غربی کلاسیک، تقدیرباوری و اعتقاد عمیق به اثر سرنوشت بر زندگی مردم است. موریه از قول حاجی بابا نقل می‌کند که همه این اتفاقات و ارتقای مقام بازی تقدیر بود (موریه، ۱۳۷۶: ۲۶۹). یا این‌که «اما نه این تقدیر من است که تعیین شد و مهر خورده است و بی‌سبب من دست و پا می‌زنم» (موریه، ۱۳۷۶: ۳۴۶). گوینو با بیان داستان زیر بر تقدیرباوری مردم ایران صحنه می‌گذارد. «در سال ۱۸۵۶ م بیماری وبای سختی در ایران و تهران بروز

کرد... ما بوسیله جارچی‌های دربار به مردم گوشزد کرده بودیم که البسه اموات خود را بسوزانند و تا آنجا که ممکن است آب‌های مشروب را نیالایند و در چاه‌ها مرتباً آهک بریزند ولی مردم به اقدامات صحیحی ما توجه نداشتند و می‌گفتند که مرض از طرف خدا می‌آید اگر خدا خواست ما خواهیم مرد و گرنه زنده خواهیم ماند» (گوبینو، بی‌تا: ۹۳-۹۴) پولاک نیز با نقل گزاره زیر مبنی بر این‌که «هر اتفاقی بیفتد وی همه چیز را با خونسردی برگزار می‌کند زیرا خدا بزرگ است و کسی به کنه مشیت او پی نمی‌برد» (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۳۷) آن را نشانه تقدیرگرایی ایرانیان می‌شمارد.

- **دورویی، تملق و دروغ‌گویی:** از ناحیه اغلب قریب به اتفاق ایران‌شناسان نسل اول، ویژگی دروغ‌گویی، چاپلوسی و پنهان‌کاری خصائص همه‌گیر ایرانیان معرفی شده است. موریه نوشت: سلاح ایرانیان - شازده‌های ایرانی - به جای شمشیر و نیزه، فریب و دروغ است. دروغ‌گویی صفت عمومی آنان است (موریه، ۱۳۷۶: ۲۰۲). دلواله با موضعی مشابه نوشت: «نه تنها افراد عامی بلکه حتی شاهزادگان متشخص نیز گاه بنا به ضرورت به حقیقت پشت می‌کنند و هیچ ابایی از دروغ و خیانت ندارند ولی خود را به صفاتی جلوه می‌دهند که فاقد آند» (دلواله، ۱۳۸۱: ۱۲۳۲). گوبینو ضمن تأیید ظاهرسازی و ریاکاری دسته جمعی در ایران، آن را دارای ریشه‌های تاریخی دانسته و به سنت‌های ماندگار قبل از اسلام منتسب می‌کند. به نظر او دورویی و ریاکاری این ملت هیچ مربوط به اسلام نیست بلکه اخلاق و روحیه‌ایست که قبل از اسلام و در زمان ساسانی در آنها پیدا شده است (گوبینو، بی‌تا: ۱۰)، پولاک نیز نوشت: همواره از عدالت و تقوا دم می‌زند نفرت خود را از ظلم و خودسری بیان می‌دارد، اما همین که دور به دستش افتاد خود جبار بی‌ظیروی می‌شود (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۰). تاورنیه نوشت: ایرانیان طبعاً بسیار پنهان‌کار و بسیار چاپلوس‌اند و با دقت تمام در پی وسیله جلب احترام‌اند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۸۶). شاردن با اشاره به زبان سراسر تملق و فریب ایرانیان چنین نگاشت: کارکردن و معامله داشتن در ایران بی‌نهایت غامض‌تر و پیچ و خم‌دارتر از اروپا است. صبر و حيله و ظاهرسازی و تسلطی که برای حفظ قیافه آرام لازم است بر خطوط چهره داشت از عهده هر کس بر نمی‌آید (کرویس، ۱۳۸۰: ۱۹۴).

- **تنبلی و تن‌پروری ایرانیان:** خصیصه آسوده‌طلبی و تن‌پروری صفتی است که در ترسیم منظومه خصایص ایرانیان مورد اشاره ایران‌شناسان کلاسیک قرار گرفته است. شاردن نوشت: ساکنان قدیم ایران مردمی تنومند، پرکار و کارکشته و جدی بودند اما ایرانیان امروز بی‌کاره، هوس‌پرور و دنبال دلال‌بازی و بخت و تقدیر هستند (کرویس،

۱۳۸۰: ۲۲۲). پولاک آسوده‌طلبی را ویژگی ایرانیان در شرایط عادی دانست و نوشت: ایرانی را اگر به حال خود بگذارید بیشتر به آسودن رغبت دارد (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۱۸). تاورنیه علاوه بر تن‌پروری تجمل‌گرایی را به ویژگی‌های ایرانیان افزود و نوشت: در ایران تجمل و ولخرجی به حد افراط می‌رسد (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۸۷).

رویکردهای شرق‌شناسانه ایران‌شناسی کلاسیک

الف) از مجموع داوری‌های ایران‌شناسان کلاسیک گزاره‌های زیر مبین سویه‌های شرق‌شناسانه آنهاست: نخست این که دلالت برخی از داوری‌های آنان مذهب را امری موهوم معرفی می‌کند. مثلاً دلاواله نوشت: من نه تنها تقاضای تاج را از پادشاه ایران نخواهم داشت بلکه حتی اگر بخواهند آن را به من بدهند باعث رنجش من خواهد شد چون نمی‌توانم به خود بقبولانم که یک مسیحی چنین کلاهی به سر بگذارد که نشانه داشتن علاقه و رابطه با بسیاری از موهومات مذهب آنان است (دلاواله، ۱۳۸۹: ۴۸۹). به علاوه معرفی دین و مذهب ایرانیان به‌عنوان عاملی بیگانه‌ستیز بدون اشاره به این که بیگانه‌ستیزی نه ریشه در سنت‌ها و باورداشتهای ایرانی دارد و نه دین و مذهب، بلکه این خصیصه سلطه‌طلبی بیگانگان است که مورد نفی دین و انکار آموزه‌های مذهبی قرار می‌گیرد، می‌تواند نشانه رویکرد شرق‌شناسانه آنان باشد.

ب) دومین موضوعی که مؤید سویه‌های شرق‌شناسانه است، دامن زدن به بحث‌ها و تنفر نژادی بین ایرانیان است؛ این باور به حدی است که حتی ایران‌شناسی به‌نسبت منصف و واقع‌بین مانند براون نیز از آن مبرا نبوده است. وی نوشت: سراسر تاریخ ایران از دوران اسطوره‌ای جنگ‌های کیانی با افراسیاب تا زمان حاضر صحنه کشمکش و درگیری میان اقوام ترک از یک‌سو و ایرانیان جنوب با نژاد خالص آریایی از سوی دیگر است. این جدایی و ضدیت حتی امروزه نیز وجود دارد و در لفافه شعاری ابراز می‌شود و یا در ضمن نقل لطیفه‌ها و داستان‌ها. بنابراین از جنبه نژادشناسی، مردمان جنوب با شمال تفاوت دارند (براون، ۱۳۷۸: ۱۳۰). وی در فرازی دیگر نوشت: کسانی که از طرز تفکر رعایای جنوب ایران نسبت به دربار شمالی و هم‌چنین نگرانی قاجارها از مهد تمدن باستانی ایران اطلاع دارند معتقدند که هیچ‌گونه علاقه و پیوندی مابین این دو نژاد وجود ندارد (براون، ۱۳۷۸: ۱۳۱).

ج) اروپامحوری یکی دیگر از نشانگان‌های بارز شرق‌شناسانه ایران‌شناسان کلاسیک است که موجب شده حتی تعدیل رفتارهای حکومت و مردم ایران، متأثر از اروپاییان

ارزیابی شود. براون نوشت: دوران سلطنت ناصرالدین شاه گذشته از سخت‌گیری و شدت عمل نسبت به بایبان به طور کلی دورانی آرام، راحت و خالی از وحشی‌گری‌هایی بوده است که تقریباً در سرتاسر تاریخ ایران دیده می‌شود. در دوران متأخرتر سلطنت او اعدام و سایر مجازات‌های وحشیانه به طور محسوسی کاهش پیدا کرده است ولی این مسئله تا حدی مربوط می‌شود به نگرانی او از افکار عمومی اروپاییان و نیز جلب نظر مساعد حکومت‌های غربی که برایش اهمیت دارد (براون، ۱۳۷۸: ۱۳۱). شاردن نیز گفت: وقتی به ایران رسیدم دیدم ایرانیان بر خلاف ما اروپاییان بدون قاعده و اسلوب درست و معینی مبادرت به کیفر تبهکاران می‌کنند (کرویس، ۱۳۸۰: ۶۴).

د) بازنمایی دلخواهانه و تحریف‌آمیز برخی رخدادهای تاریخی، برجسته‌سازی مسائل مورد نظر و بی‌ارج‌سازی موضوعات مهم از دیگر نشانه‌های شرق‌شناسانه این گروه است. مثلاً برخی ایران‌شناسان کلاسیک در ارزیابی شکل‌گیری شیعه آن را تا حد یک فرقه تنزل داده و آن را ساخته دست ایرانیان معرفی کرده‌اند. براون نوشت: به دنبال تسخیر ایران توسط اعراب... پس از مدت کوتاهی ایرانیان مذاهب و فرق مختلفی را ابداع کردند. شیعیان، صوفیان، اسماعیلیه، فلاسفه... و بدین وسیله آزادی فکر و اندیشه آریایی را به اثبات رساندند (براون، ۱۳۷۸: ۱۵۲).

ه) طرفداری و همدلی با بایبه و بهائیت و شیفتگی و ستایش ویژگی‌های آن از مواردی است که سویه‌های شرق‌شناسانه سفرنامه‌نویسان را نمایان می‌سازد؛ به گونه‌ای که انسان گمان می‌برد هدف سفر آنها ملاقات با سران بایبه بوده است. براون نوشت: فداکاری و پایداری قهرمانانه پیروان بایبان پیروزی عیسی را به یاد من می‌آورد تا پیروزی اسلام را (براون، ۱۳۷۸: ۳۲۸). تا حد زیادی تحت تأثیر انصاف، ادب، عدم تعصب و آزادگی آشنایان جدید - بایبان - قرار گرفتم (براون، ۱۳۷۸: ۳۳۹). نکته قابل تأمل این است که درحالی‌که اینان شیعه را تا حد یک فرقه بشر ساخته تنزل داده‌اند، منزلت بایبه را تا حد دین ارتقا بخشیده‌اند. براون نوشت: در کرمان اشخاصی از طبقات مختلف از شاهزاده و حکمران تا درویش و گدا دیده می‌شوند و نیز انواع ملیت‌ها و ادیان، بلوچ، هندو، زرتشتی، شیعه، سنی، شیخی، صوفی، بابی (هم بهایی و هم ازلی)، درویش‌ها و قلندران (براون، ۱۳۷۸: ۴۴۷). همان‌گونه که مشخص است براون در این گزاره بایبه را تا حد یک دین برمی‌کشد.

و) یکی دیگر از شاخص‌های شرق‌شناسانه دوگانه‌سازی‌های متضاد و برجسته‌سازی تمایز است که طی آن همه نیکویی‌ها و مکارم اخلاقی مثل راستگویی، بی‌زاری از

دروغ‌گویی، برخورداری از صراحت و رک‌گویی، اهل تعارف نبودن به اروپاییان منتسب شده و در برابر همه زشتی‌ها و بدی‌ها مثل دروغ‌گویی و فریبکاری به غیر یا ایرانیان نسبت داده می‌شود (موریه، بی تا: ۱۴۹).

شناسه‌های فرهنگ و هویت ایرانیان در ایران‌شناسی غربی معاصر

الف) خصوصیات مثبت

- **تحرك اجتماعي بالا در ایران:** یک خصیصه چشمگیر ملت ایران برای ایران‌شناسان غربی معاصر تحرك اجتماعي بالاست. فوران نوشت: نمونه‌های زیادی در دست است که نشان می‌دهد افرادی از طبقه پایین و گمنام به مقام‌های پرنفوذ دست یافته‌اند و برعکس چهره‌های پرنفوذی که مورد خشم شاه واقع شده بودند به یکباره سقوط کردند (فوران، ۱۳۷۸: ۴۷). فولر نیز با نظری مشابه نوشت: در واقع طبقه و منشاء اجتماعي در توانایی افراد برای بالارفتن و رسیدن به قله قدرت هیچگاه نقش عمده‌ای نداشته است (فولر، ۱۳۷۷). لمبتون بر وجود تحرك اجتماعي بالا صحه گذاشته و نوشت: مردان از طبقات پایین می‌توانستند به بالاترین مقامات حکومتی دست یابند (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۴۴) و بیل با تأیید وجود تحرك اجتماعي و یا فقدان فنودالیسم، مطالعه ساختار طبقاتی در ایران را امری بی معنا می‌داند (بیل، ۱۳۸۷: ۱۷).

- **هوشمندی و زیرکی:** از جمله ویژگی‌های مورد اتفاق همه ایران‌شناسان معاصر غربی است. به نظر فوران هوشمندی ذاتی، وسعت نظر و سریع الذهن بودن از جمله خصیصه ایرانیان است و حافظه ایرانی معمولاً از نکات و لطایف و ماجراهای جالب انباشته است (فوران، ۱۳۷۸: ۱۴۱؛ فولر، ۱۳۷۷: ۱۱). ویلیام بی من معتقد است که خصوصیات عقل و زیرکی به درجاتی ویژه جنبه‌های مهمی از ساختمان فرهنگی و رفتاری ایرانیان را تشکیل می‌دهد (من، ۱۳۸۱: ۵۴).

- **تداوم و پایداری تاریخی فرهنگ ایران:** یکی از شناسه‌های فرهنگ و هویت ایرانی که ایران‌شناسان بدان تصریح نموده‌اند، موضوع پایداری تاریخی فرهنگ و هویت ایران در عین مواجهه آن با فراز و فرودهای بسیار و برخورداری از گوناگونی است. به بیان کاتم ایران بارها در طول تاریخ خود مورد تهاجم قرار گرفته و قرن‌ها زیر کنترل و نظارت مهاجمان خارجی اداره شده است اما به‌رغم همه این تهاجم‌ها خصلت، فرهنگ و تاریخ قوم ایرانی در شکل خاص و منحصر به فردش محفوظ مانده است (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۸). فولر به تداوم در رفتار ایرانیان (فولر، ۱۳۷۷: ۷) و تمدن دیرپا و قابلیت‌های غنی ایران و

استمرار آن در مقام یک فرهنگ باستانی (فولر، ۱۳۷۷: ۱۹) اشاره می‌کند. به باور لمبتون ایران کشوری است با تنوع بسیار. در این یا آن حوزه از زندگی اجتماعی گاه دگرگونی‌هایی رخ داده است اما در مجموع الگوی اساسی جامعه و نظام اداری از تداوم چشمگیری برخوردار بوده است و سیمای زندگی سیاسی و اجتماعی به هیچ روی تغییر نیافته است (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۱۴). هر چند تداوم موجب ایستایی ایران نشده بلکه با تحول کاملاً درهم تنیده است (لمبتون، ۱۳۷۲: ۷). فرای نیز با تصدیق مداومت سنت‌های ایرانی (فرای، ۱۳۵۸: ۱۳) تصریح می‌کند که تداوم سنت‌های کهن ایران تا امروز امری است چشمگیر (فرای، ۱۳۵۸: ۱۸). به گمان وی محافظه‌کاری ایرانیان در حفظ اعتقادات و رسوم کهن خویش را از راه برشمردن آثار بازمانده از پیش از اسلام که حاکی از تداوم سنت‌های ایرانی و محافظه‌کاری این مردم است بیشتر می‌توان فهمید. به عقیده فرای ایرانیان برخلاف چینیان که نفوذهای خارجی را پذیرا می‌شوند و سپس جذب می‌کنند، آنها را با استعداد خاص خود سازگار می‌کنند (فرای، ۱۳۵۸: ۱۹). همین خصیصه موجب شده است که فرهنگ ایرانی از جاذبه بالایی برخوردار شود. چنان‌که فولر می‌گوید: یکی از پارسنگ‌های جالب توجه در مقابل بیگانه‌ترسی ایران توانایی تاریخی این کشور در جذب فرهنگ‌های مهاجم و ادغام آنها در نظام اجتماعی جدید است. بلعیدن ایران آسان اما هضم آن دشوار است (فولر، ۱۳۵۸: ۳۳). کاتم نیز با اذعان به شکوه و عظمت تاریخی فرهنگ ایران نوشت: ایرانیان مردمی سرفرازند که تاریخ و فرهنگ غنی دارند و قرن‌ها پیش از کشف نفت پایگاه و موقعیت‌های ممتازی در تاریخ جهان داشته‌اند (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۴۸).

۱- احساس قوی تعلق به ایران: از دیگر مختصات مورد اشاره ایران‌شناسان معاصر، قوت احساس تعلق به مؤلفه‌های هویت ملی ناشی از زیست درازدامنه ایرانیان با یکدیگر است. به عقیده کاتم نه تنها مردم نقاط مختلف ایران با زبان‌ها و گویش‌های متفاوت هویت خویش را با این تاریخ مشترک و واحد پیوند می‌زنند بلکه حتی مردم ترک‌زبان آذربایجان سرزمین خود را یکی از مهم‌ترین گهواره‌های تمدن ایرانی می‌دانند. در اینجا نیز شاهنامه‌خوانی رواج دارد و موجب تقویت حس یگانگی آنان با تاریخ ایران می‌شود. حتی کردهای جدایی‌طلب خود را از اعقاب مردمی می‌دانند که از نظر تاریخی با ایرانیان پیوند نزدیک داشته‌اند (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۳). جان فوران با اشاره به عدم همراهی مردم آذربایجان با تمایل پیشه‌وری به ضمیمه کردن خاک آذربایجان به خاک شوروی آن را نشانه‌ای بارز از احساس تعلق مردم این خطه به ایران می‌داند (فوران، ۱۳۷۸: ۴۱۱-۴۱۲).

- **استقبال ملی از ادب ایرانی و زبان فارسی:** میراث فرهنگی و تاریخی ایران عامل پیوستگی ایرانیان به یکدیگر است و همه آنان با رغبت بدان اقبال نشان می‌دهند. آثار شاعرانی مثل حافظ، سعدی و فردوسی چنین نقشی را در طول تاریخ ایران ایفا کرده است. به باور کاتم آثار حافظ، سعدی، فردوسی، مولوی و نظامی در سراسر ایران خوانده می‌شود و از آنها نقل قول می‌شود... آشنایی با شعر و ادب فارسی به فرهیختگان ایرانی محدود نمی‌شود حتی بی‌سوادانی که نمی‌توانند اسم خود را بنویسند بسیاری از اشعار فارسی را از بردارند. شاهنامه مورد قبول همه ایرانیان است (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۲-۲۴). کاتم با اشاره به اقبال عمومی ایرانیان به زبان فارسی نوشت: زبان فارسی که زبان اول ایران است هرگز از سوی سایر گروه‌های زبانی به طور جدی مورد سؤال قرار نگرفته است (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۷). به باور لمبتون نقش زبان فارسی زنده نگه داشتن حس ایرانییت بوده است (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۲۲).

- **میهمان‌نوازی ایرانیان:** در زمینه آداب اجتماعی، بارزترین ویژگی ایرانیان رسم و ادب میهمان‌نوازی است که از چشم هیچ ایران‌شناسی مغفول نمانده است. ویلیام بی من نوشت: یکی دیگر از متداول‌ترین موقعیت‌های اجتماعی در ایران رابطه میهمان و میزبان است. میزبان شایسته بودن موجب افتخار است و میهمان‌نوازی به اندازه هر ایستار اجتماعی دیگر برای ایرانیان اهمیت دارد تا جایی که آن را خصیصه‌ای ملی به حساب می‌آورند (من، ۱۳۸۱: ۱۳۱). ریچارد فرای نیز اذعان داشت: میهمان‌دوستی نیز یکی از صفات دیگر کهن مردم این سرزمین است (فرای، ۱۳۵۸: ۲۱) و بنا به عقیده لمبتون میهمان‌نوازی غیررسمی همه جا با بزرگ منشی و مهربانی فوق‌العاده‌ای عرضه می‌شد (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۹۷).

- **قدرت روحانیان:** ایران‌شناسان غربی معاصر در تحلیل پوشش‌های سیاسی دهه‌های اخیر ایران قدرت روحانیت را که هم حاکی از بنیادهای دینی و مذهبی جامعه ایران است و هم نشانگر توانایی بسیج این نیروی اجتماعی است، یک واقعیت انکارناپذیر دانسته‌اند. کاتم می‌نویسد: تلاش رضاشاه در ۱۹۲۴م. برای استقرار جمهوری‌ای به سبک جمهوری آتاتورک با ناکامی روبرو شد. او قدرت روحانیت را دست‌کم گرفته بود (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۲). هم او در فرازی دیگر نوشت: انسجام ایدئولوژیکی تظاهرات و بلواهای سیاسی‌ای که کارگران غیرماهر در آن شرکت فعال داشته‌اند به هر اندازه که بوده به نفوذ رهبران مذهبی مربوط می‌شده است (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۶). لمبتون با اشاره به قدرت بسیج سیاسی اسلام و روحانیت نوشت: آنچه که انسجام جامعه را حفظ می‌کرد

اسلام بود و آنچه که عامه مردم را به حرکت در می‌آورد، دعوتی بود که یکی از مجتهدان بزرگ از مردم می‌کرد که از اسلام و سرزمین‌های اسلامی در برابر تجاوز کافران به دفاع برخیزند (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۴۰). وی در تحلیل علل نفوذ روحانیت بیان کرد: احساس مشترک در میان همه مردم احساس مذهبی بود نه ملی و در اصل از زمینه مشترک مذهبی آنان نشئت می‌گرفت (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۲۳). با تحلیلی مشابه جیمز بیل ریشه‌های نفوذ روحانیت را جایگاه مردمی آن دانست و نوشت: روحانیون به طور کلی نماینده توده‌ها بودند. آنها با طبقات پایین زندگی و کار می‌کردند ... پیوسته با مردم هویت می‌یافتند و نه طبقه حاکمه (بیل، ۱۳۸۷: ۳۱).

ب) سوبه‌های شرق‌شناسانه ایران‌شناسی غربی معاصر در توصیف فرهنگ و هویت ایرانیان - بی‌اعتمادی، بدگمانی و ناامنی: بی‌اعتمادی عمومی مردم ایران به یکدیگر یکی از خصوصیات مورد توجه ایران‌شناسان معاصر غربی است. به باور ویلیام بی من یکی از مضامینی که به‌کرات در پژوهش‌های مربوط به ایران مطرح شده است ناامنی و بی‌اعتمادی در زندگی اجتماعی ایرانیان است (من، ۱۳۸۷: ۴۸). لمبتون با توجه به ریشه‌یابی پیدایش چنین خصوصیتی آن را طبیعی دانست و نوشت: چنین خصوصیتی پدیده‌هایی متعارف به شمار می‌آمده‌اند آن هم به دو علت: طبیعت مستبدانه قدرت و طبیعت اقتدار در حکومت اسلامی که نمی‌توانست دگراندیشی و شقاق را تحمل کند (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۹۸). ویلیام بی من نیز در مورد پیامد بی‌اعتمادی و ناامنی نوشت: ایرانی به دلیل آن‌که در بی‌اعتمادی بزرگ شده است به اقداماتی متوسل می‌شود که مانع از تفسیر صحیح اقداماتش توسط دیگران شود و یا عمداً دیگران را به تفسیر خطا در مورد اعمال خود هدایت می‌کند (من، ۱۳۸۷: ۲۸).

- فردگرایی: یکی از خصایص مردم ایران که مورد توجه ایران‌شناسان معاصر قرار گرفته است، خصلت فردگرایی است. فولر با تأکید بر این ویژگی صحنه می‌گذارد و آن را به شدت نکوهش می‌کند (فولر، ۱۳۷۷: ۳۶). کاتم نیز با ارزیابی مشابه نوشت: «عناصر مهمی از جمعیت کشور ایران را کسانی تشکیل می‌دهند که اساساً غیرملی‌اند. وفاداری نهایی آنها به مجموعه مختص خودشان است تا به ملت. به‌خصوص سه گروه از اینها عبارتند از: اقلیت‌های مذهبی، عشایر و ایلات و خودمختاری طلبان منطقه‌ای» (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۸)، وی در فرازی دیگر نظم اجتماعی فردگرایانه ایرانیان را بسیار بارز می‌بیند (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۳).

- **تظاهر و دورویی:** نسل معاصر ایران‌شناسان غربی خصیصه دورویی را در ایرانیان برجسته‌سازی کرده‌اند. بی من نوشت: بر افراد واجب است که ظاهر بیرونی خود را حفظ کنند. حفظ ظاهر، پوشش مرتب و منش متعالی مشخصه‌های روابط اجتماعی ایرانیان است. شخص هیچ‌گاه در موقعیت‌هایی که بیرونی محسوب نمی‌شود جایگاه اجتماعی خود را پایین نشان نمی‌دهد. در نتیجه به طور کلی رفتار در موقعیت‌های بیرونی در تقابل آشکار با موقعیت‌های اندرونی قرار دارد و مملو از اغراق و حشو است (من، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۵۵). فولر نوشت: ایرانیان عمیقاً پرهیز دارند که چیزی را به صورت ظاهر آن بپذیرند هر چه مطلبی آشکارتر باشد نیرنگ زیرکانه‌تری پشت آن نهفته است (فولر، ۱۳۷۷: ۲۷-۲۸).

رویکردهای شرق‌شناسانه ایران‌شناسی غربی معاصر

در تحلیل‌های ایران‌شناسان معاصر غربی نیز همانند نسل اول آنان سوبه‌های شرق‌شناسانه به چشم می‌خورد اما از سنخی متفاوت از شرق‌شناسی نسل کلاسیک. برخی از موارد آن عبارتند از:

الف) تعمیم ارتباط برخی نیروهای اجتماعی با یکدیگر و القای تأثیرگذاری عوامل اقتصادی در آن یکی از نمایان‌ترین موارد جهت‌گیری شرق‌شناسانه ایران‌شناسی معاصر غربی است و مواردی مثل تبلیغ پیوند بین بازار و روحانیت (بیل، ۱۳۸۷: ۳۱)، بی‌توجهی به نقش عنصر فرهنگ، دین و مذهب در همبستگی روحانیت و تقلیل آن به منافع مادی از جمله نموده‌های آن به‌شمار می‌رود. به‌عنوان مثال فوران نوشت: تنها عاملی که می‌توانست موجب وحدت روحانیت شود آگاهی روزافزون این طبقه به انحطاط واقعی موقعیت و رفاه مادی‌اش در روند سده ۱۹م بود (فوران، ۱۳۷۸: ۲۰۴). فوران همین خط تحلیل را در موضوع دلایل مخالفت روحانیت با رضاشاه از منظر اقتصادی و کاهش درآمد و نه از منظر فرهنگی و اعتقادی دنبال می‌کند (فوران، ۱۳۷۸: ۳۵۸). کاتم و لمبتون نیز با بیان این‌که بازار پایگاه مهم روحانیت محسوب می‌شد، پیوند مبتنی بر مسائل مالی و اقتصادی علما با اصناف و بازرگانان را برجسته نموده‌اند (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۶۵؛ کاتم، ۱۳۷۱: ۴۵). گذشته از آن خصیصه تقلیل‌انگاری به تحلیل روابط بین طبقات مختلف روحانیان و تنزل اختلافات علمایی مثل شیخ فضل‌الله با طباطبائی و بهبهانی تسری می‌یابد و اختلافات آنها به موضوعی شخصی و فرقه‌ای و نادیده گرفتن اختلافات سیاسی و فکری امتداد پیدا می‌کند. چنان‌که کاتم نوشت: «شیخ فضل‌الله از رهبری و پیشگامی

طباطبایی و بهبهانی و نیز امام جمعه تهران سخت ناخرسند بود و آنها را از نظر اجتهاد بسی پایین‌تر از خود می‌دانست. می‌بینیم که مسئله جنبه ایدئولوژیکی و مرامی صرف را نداشت بلکه مبارزه قدرت شخصی و فرقه‌ای نیز حائز اهمیت شایان بود. اما اینجا هم کشمکش‌های شخصی و فرقه‌ای بر سر قدرت زیر لوای مبارزه مرامی و ایدئولوژیکی انجام می‌شد» (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۷۳) و یا لمبتون ضمن نفی عوامل اعتقادی و مبانی فکری در انشقاق روحانیت در جریان انقلاب مشروطیت، عنصر جاه‌طلبی و قدرت‌طلبی را بزرگ‌نمایی کرده و نوشت: «گرچه رهبری علما در جنبش مردمی بلامنازع بود اما خودشان به هیچ روی متحد نبودند و وقتی پیروزی به دست آمد نتوانستند با هم بمانند... برخی دیگر که به یکی از جبهه‌ها کشیده شدند هیچ دلیل جدی نداشتند مگر رقابت شخصی و جاه‌طلبی (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

تقلیل‌انگاری همه تحولات و رفتارهای گروه‌های اجتماعی به محرک‌ها و عوامل اقتصادی و ترویج ضمنی معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه، به تحلیل تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر نیز امتداد یافته است؛ چنان‌که فوران ناآرامی‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ ایران را به عنصر اقتصاد متناسب کرده و نوشت: سال‌های ۱۹۵۸ - ۱۹۶۰ م. / ۱۳۳۷-۱۳۳۹ ش. واردات بر صادرات فزونی گرفت و کسری تراز ایجاد شد که در پی آن بی‌ثباتی سیاسی سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۶۳ م. / ۱۳۳۹-۱۳۴۲ به وجود آمد (فوران، ۱۳۷۸: ۴۷۰). کاتم نیز با رویکردی مشابه و با نادیده انگاشتن انگیزه‌های غیرمادی، رخداد انقلاب اسلامی ایران را تحلیل کرد و گفت: در جریان انقلاب اسلامی ایران آمادگی توده‌ها برای اعتراض و حتی اعتراض خشونت‌آمیز در برابر رژیم پیامد بحران عمیق اقتصادی‌ای بود که از تورم مهار نشده ناشی می‌شد (کاتم، ۱۳۷۱: ۴۴۳).

ب) نادیده انگاشتن نقش عنصر فرهنگی و اعتقادی و برجسته کردن عنصر قومی در پذیرش تشیع توسط ایرانیان از دیگر سویه‌های شرق‌شناسانه ایران‌شناسان معاصر است. به باور کاتم آنچه باعث شد تا ایرانیان مذهب شیعه را برگزینند این احساس قوی بود که آنان از نظر فرهنگی قومی یگانه و منحصر به فردند... ملی‌گرایی ایرانی در این مسئله دخالت داشته است. ایرانیان شیعه معتقدند حسین بن علی (ع) با دختر یزدگرد سوم آخرین شهریار ساسانی ازدواج کرد و امامان بعدی حاصل این پیوند زناشویی‌اند. با این توضیح شجره‌نامه امامان شیعه ارزیابی می‌شود و تحقیر هجوم عرب‌ها و از بین بردن آئین ایرانی زرتشت با این توضیح تخفیف و تسکین می‌یابد (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۶۴). وی در عقیده‌اش چنان مصر است که حتی غفلت می‌کند ملی‌گرایی پدیده‌ای جدید و متعلق به

قرون اخیر است اما تشیع ایرانیان تاریخی طولانی دارد. فراتر از او لمبتون از تحمیل شیعه‌گرایی بر ایران سخن می‌گوید و از پذیرش ارادی تشیع از سوی ایرانیان چشم می‌پوشد (لمبتون، ۱۳۷۹: ۸۷).

ج) تعمیم منفی‌انگارانه توأم با برجسته‌سازی تمایز از دیگر شناسه‌های شرق‌شناسانه بعضی از ایران‌شناسان معاصر غربی است. مثلاً فوران نوشت: ظرفیت رهایی‌بخش این مخالفت‌های ایرانیان پی‌درپی حرمان و سرخوردگی به بار آورده است (فوران، ۱۳۷۸: ۲۰). ویلیام بی من نیز هم‌سو با او نوشت: در سرتاسر تاریخ فرهنگی ایران بسط فلسفه‌های ثنوی‌گری - دوگانه‌گرایی - مضمونی اساسی بوده است. ثنویت یا دوگانه‌گرایی در قالب آموزه‌های صوفی‌گری نشئت گرفته از مرام شیعه در قالب تمایز میان نیازها و تمایلات مادی و ناپسند بیرونی و نیازهای معنوی درونی هم‌چنان ادامه دارد (من، ۱۳۸۱: ۱۰۶). جیمز بیل نیز با کلی‌گویی و عام‌نگری این قاعده را بیان کرده است که مشخصه اعمال قدرت در ایران همواره این واقعیت بوده است که عمدتاً به‌صورت غیررسمی و بسیار شخصی صورت می‌گرفته است (بیل، ۱۳۸۷: ۷۱).

د) خودمعیاری و در نتیجه القای ارزش‌های خودی در قالب بزرگ‌نمایی و تطهیر برخی فرقه‌های مطلوب از قبیل همدلی نسبت به بابیه و بهائیت یکی دیگر از سویه‌های شرق‌شناسانه قلمداد می‌شود. فوران با توصیف بابیه به‌عنوان جنبش مترقیانه و احساس همدلانه آشکار خود با آن نوشت: این فرضیه که جنبش بابیه یک ائتلاف به‌نسبت گسترده از لایه‌های متوسط و پایین جامعه بوده با توجه به فرهنگ مردمی و آگاهی سیاسی شرکت‌کنندگان تأیید می‌شود (فوران، ۱۳۷۸: ۲۴۳-۲۴۶). جیمز بیل با تبلیغ بهائیت و ضمن نقد اسلام نوشت: تعداد زیادی از روشنفکران در فاصله گرفتن از اسلام به بهائیت، دینی که تعهد بسیار زیادی را طلب می‌کند و در عین حال مدعی پیشرفت و اهدافی لیبرالی است گرایش پیدا کردند (بیل، ۱۳۸۷: ۱۰۵). کاتم بهایی‌ها را جزو اقلیت‌های مذهبی قلمداد کرده و ضمن مشروعیت‌بخشی به یک فرقه بیگانه‌ساخت، این فرقه را خواهان صلح جهانی و برادری معرفی می‌کند و مدعی می‌شود که تنها گذشت زمان می‌تواند بهائیان را از اتهام خدمت به اجنبی مبرا سازد (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۹-۱۰۲). لمبتون نیز پس از تطهیر بابیت، آن را جنبشی مسیحایی دانست که استقرار ملکوت آسمان را در زمین می‌خواست (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۶۶).

ه) تطهیر کارگزاران غربی در ایران و نادیده انگاشتن پیامدهای ناصواب آنان و ترویج ایده احساس رسالت و رهایی‌بخشی ایرانیان از دیگر نشانگرهای سویه‌های

شرق‌شناسانه است. فوران نوشت: «شرکت‌های چند ملیتی می‌خواستند ایران را در امر توسعه صنایع پالایش نفت، پتروشیمی، کود شیمیایی، آهن و فولاد یاری دهند (فوران، ۱۳۷۸: ۴۸۶). بیل در این باره نوشت: کلنل هال که در آن زمان مدیر مالیه فارس و بنادر جنوبی بود از منصب خویش برای حمایت و دفاع از رعایا استفاده می‌کرد (بیل، ۱۳۸۷: ۴۰). کاتم نیز با نگاهی مشابه دربارهٔ ورود شوستر امریکایی به ایران در سال ۱۲۹۰ ش. نوشت: «روحیهٔ ناسیونالیست‌های ایران در دو سال قبل از این خراب شده بود و داشتند از همه چیز سرخورده می‌شدند، اما دستاوردهای شوستر ولو اندک چراغ امید را در دل ناسیونالیست‌های سراسر ایران روشن ساخت. ... با رفتن شوستر بار دیگر ناسیونالیست‌ها سرخورده شدند» (کاتم، ۱۳۷۱: ۸).

علاوه بر آن ایران‌شناسان غربی معاصر سعی کردند نفوذ غرب و هیئت‌های تبشیری مسیحی در جوامع اسلامی را طبیعی و حتی ضروری معرفی کنند. کاتم نوشت: از جانب غرب ارتش بزرگی نیامد که هم‌چون ارتش چنگیزخان مغول همه جا را ویران سازد و با خود ترس و نفرت همراه ببرد. اربابان مسیحی روستاهای مسلمان‌نشین را به تملک درنیاوردند و بنابراین نفرت روستاییان را برنینگیتند. البته سربازان مسیحی و مقامات اداری به مناطق مسلمان‌نشین رفتند اما این حکومت با سرکوب و ستم همراه نبود در میان هیئت‌های مبلغ مسیحی افرادی بودند که مسلمانان را به پیوستن به آئین مسیح تبلیغ می‌کردند اما عمدتاً کار این هیئت‌ها در قلمروهای پزشکی و آموزشی بود. اینان ضمن عدم اشاره به تغییر ماهیت نفوذ غرب از حضور مستقیم به استعمار نو، به تبلیغ اهداف انسان‌دوستانه کمک‌های غرب به ایران پرداخته و یادآور شدند: «... و بعد نوبت به کمک‌های مالی بی دریغ و سخاوتمندانه امریکا به ایران رسید و این کمک‌ها با این انگیزه صورت می‌گرفت که ایران کشوری مرفه و با ثبات گردد» (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۹۲).
نه تنها ایران‌شناسان معاصر غربی از حضور و عملکرد غربیان در ایران دفاع می‌کردند بلکه ترویج احساس رسالت جهان آزاد و نادیده گرفتن وجود منافع برای غرب نیز در گزاره‌های آنان به چشم می‌خورد. مثلاً کاتم نوشت: در سال ۱۹۴۶م. نه تنها ایران بلکه یونان و ترکیه در معرض تهدید شوروی بودند. ایالات متحده در واکنش به این چالش شوروی ناچار به پذیرش این حقیقت شد که به‌عنوان بزرگترین قدرت دنیای غیرکمونیستی در سراسر جهان آزاد و از جمله در خاورمیانه مسئولیت‌هایی دارد. امریکا با قبول این مسئولیت از ایران حمایت کرد و شوروی تن به عقب‌نشینی داد (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۰).
(و) برجسته‌نمایی تمایز بین گروه‌های مختلف اجتماعی و هویتی، ناهم‌پذیر معرفی

کردن آنها و بررسی پیامدهای آسیب‌زای آن در ایران از دیگر سوبیه‌های شرق‌شناسانه ایران‌شناسان معاصر غربی است. کاتم نوشت: تنوع زبانی مانع گسترش این اعتقاد در میان بی‌سوادان ایران می‌شود که فکر کنند بخشی از ملت یکپارچه و واحدند. زبان‌های عربی و ترکی در ایران مشکلات خاصی ایجاد کرده‌اند (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۸). کردها به‌عنوان متمایزترین و مشخص‌ترین قوم ایلی ایران مشکل عمده‌ای برای ملی‌گرایی بوده‌اند (کاتم، ۱۳۷۱: ۷۱)، ملی‌گرایی ایرانی قادر به جذب ارمنیان نیست (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۲)، بزرگ‌نمایی تنوع درونی جامعه ایران گاهی به مبالغه تحریف‌آمیز تاریخ نیز انجامیده است چنان‌که کاتم در ادعایی کلی و غیرمستند مدعی یهودآزاری در ایران شده و نوشت: در سراسر تاریخ از سوی ایرانیان تبعیض‌ها - به‌ندرت همراه با خشونت - و تحقیرهایی در مورد یهودیان اعمال شده است (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۵). وی بدون ایجاد تمایز بین یهودیت و صهیونیسم از ایران‌گرایی یهودیان یاد کرده و می‌گوید: «یهودیان ایرانی که نسبت به اسرائیل به‌عنوان میهن خویش وفادارند دیگر به سختی می‌توانند گرایش به ناسیونالیسم ایرانی پیدا کنند» (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۶). لمبتون نیز فراتر از آن مدعی خصومت جدی بین مسلمانان و غیرمسلمانان در ایران شده و می‌نویسد: «جامعه در پنهان به غیرمسلمانان خصومت می‌ورزید. گذشته از خصومت با کافران جامعه پذیرای مخالفان خواه اسلامی یا نوع دیگر نیز نبود. مسیحیان، زرتشتیان و یهودیان شهروندان دست دوم به‌شمار می‌آمدند و در ناامنی و هراس می‌زیستند و هرچندگاه یکبار گروهی از آنان آزار و اذیت می‌شدند» (لمبتون، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

ز) غرب‌محوری و برتر دانستن ارزش‌های غربی در تضاد با ارزش‌های شرقی یکی دیگر از شناسه‌های شرق‌شناسی مشهود در آرای ایران‌شناسان غربی معاصر است. کاتم می‌نویسد: هنگامی که ارزش‌های ناسیونالیستی برای مردم آمریکا و اروپای غربی ارزش محوری محسوب می‌شدند، اکثریت ایرانیان از ناسیونالیسم چیزی نمی‌دانستند (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۵). هم او با متمدن معرفی کردن غرب نوشت: در تاریخ طولانی و گاه شکوهمند ایران ادواری هم وجود داشته که تمامی جهان متمدن به شاهنشاهی ایران به دیده احترام می‌نگریسته است (کاتم، ۱۳۷۱: ۲). وی در فرازی دیگر با کانونی و مطلوب دانستن لیبرالیسم غربی تمایلات غرب‌باورانه خود را به شرح زیر بیان می‌کند: «متأسفانه حتی انقلابیون - مشروطه - از اندیشه‌های لیبرالی غربی درک درستی نداشتند» (کاتم، ۱۳۷۱: ۴). جیمز بیل نیز با غرب‌مداری و تأکید بر تقابل بین اسلام و نو‌شدگی، تظاهر به ارزش‌های غربی را علامت نو شدن ایرانیان معرفی کرده و با اشاره به یک نظرسنجی

می‌گوید این مطلب نشان دهنده گسستی شدید از سنت است و این نشان می‌دهد که جوان ایرانی به خوبی به انسانی نو تبدیل شده است (بیل، ۱۳۸۷: ۱۵۰).

ح) آینده‌بینی منفی‌نگر و بدبینانه: تحت تأثیر بنیادهای معرفتی و روش‌شناختی غربی بعضی از ایران‌شناسان غربی معاصر به پیش‌بینی آینده جامعه ایران و صورت‌بندی پوشش‌ها و نیروهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی پرداخته و آینده‌ای به نسبت تاریک و مبهم را برای آن ترسیم کرده‌اند. مثلاً کاتم درباره آینده ملی‌گرایی در ایران نوشت: «می‌توان انتظار داشت که با گسترش پایه‌های ناسیونالیسم ایرانی در آینده احساسات یهودستیزانه هم تقویت شود و از حالت مخفی به صورت آشکار درآید و امکان جذب یهود در ملت ایران هرگز برآورده نشود» (کاتم، ۱۳۷۱: ۹۶). او به آینده‌نگری در مورد ایدئولوژی در ایران نیز پرداخته و با نفی تمایلات ایدئولوژیک مردم ایران در آینده نوشت: «در ایران جاذبه و فرهمندی برای رهبری که به شیوه دموکراتیک برگزیده شود روزبه‌روز ضرورت بیشتری پیدا می‌کند... بعید است این مردم حول محور ایدئولوژی شکل بگیرند» (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۹۸). او با آینده‌نگری دلخواهانه نسبت ارزش‌های ملی و مذهبی در آینده ایران را چنین برآورد کرد: «به‌رغم نبود کشمکشی در سالیان اخیر بی‌شک گرایش بلندمدت در جریان است که ارزش‌های ملی را بر ارزش‌های مذهبی مقدم می‌شمارد (کاتم، ۱۳۷۱: ۱۹۰). بدیهی است که اقبال ایرانیان مسلمان در جریان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به ارزش‌های مذهبی، نادرستی کامل این گزاره را نشان داد. فوران نیز با نوعی آینده‌نگری بدبینانه در مورد تاریخ ایران نوشت: «تاریخ ایران تضمین‌چندانی در مورد پیامدها نمی‌دهد و تنها احتمال تلاش‌های جسورانه در مسیر تحول را بیان می‌دارد» (فوران، ۱۳۷۸: ۶۱۶).

نتیجه‌گیری

در بازنمایی فرهنگ و هویت و ویژگی‌های مثبت ایرانیان قرابت و تشابه زیادی بین ایران‌شناسان کلاسیک و معاصر به چشم می‌خورد مثلاً زیرکی و هوشمندی، قدمت تاریخی ملت ایران، آداب‌دانی اجتماعی، اهتمام ملی به زبان و ادب فارسی، قوت احساس تعلق ملی و اعتراف به قدرت روحانیت به‌عنوان نیروی اجتماعی مؤثر در زندگی مردم از جمله موضوعاتی است که هر دو گروه بدان اشاره کرده‌اند. در همین زمینه ایران‌شناسان کلاسیک به خصیصه علاقه‌مندی به امور متافیزیکی، علم دوستی، روامداری دینی و مذهبی اشاره کرده‌اند ولی خصلت تحرک اجتماعی بالا برای ایران‌شناسان معاصر از وضوح و برجستگی بیشتری برخوردار بوده است.

احصای ویژگی‌های منفی ایرانیان خصایصی مانند خودبرتربینی و تکبر قومی، دورویی و دروغ‌گویی و تقدیرباوری را در بازنمایی هر دو نسل از ایران‌شناسان غربی می‌نمایاند درحالی‌که ایران‌شناسان کلاسیک صفت بی‌خبری از اوضاع جهان و تبلی و تن‌پروری ایرانیان را برجسته شناختند، ایران‌شناسان غربی معاصر خصیصه فردگرایی، بی‌اعتمادی و بدگمانی را بیش از سایر ویژگی‌ها مورد توجه قرار دادند.

مذاقه درخصوص رویکرد شرق‌شناسانه ایران‌شناسان غربی نیز گواهی می‌دهد که غرب‌مداری، برجسته‌سازی تمایز، بازنمایی دلخواهانه و تحریف‌آمیز و تعمیم منفی‌انگارانه در هر دو گروه از ایران‌شناسان غربی در تحلیل و توصیف هویت فرهنگی ایرانیان و بازنمایی آنها به کار گرفته شده است. با این حال تفاوت‌هایی نیز بین دو گروه قابل استنباط است و آن این‌که درحالی‌که برجسته‌سازی تمایز در نسل کلاسیک بین خود غربی و دیگری ایرانی صورت می‌گیرد، در نسل دوم علاوه بر حفظ و تداوم این رویکرد، تمایز و تفاوت درونی بین گروه‌های متنوع هویتی و فرهنگی جامعه ایران و پیامدهای آسیب‌زننده آن به نحو بارزی برجسته‌سازی شده تا نیل به وحدت و همگرایی امری ناممکن قلمداد شود. علاوه بر آن تقلیل‌انگاری اقتصادمحور و روش‌شناسی اثبات‌گرایانه وجه غالب رویکرد شرق‌شناسانه نسل دوم ایران‌شناسان غربی است. ضمن آن‌که القای احساس رسالت جهانی برای صدور ارزش‌های لیبرالیسم غربی در نسل دوم وضوح دارد که در نسل اول از وضوح چندانی برخوردار نبوده است.

منابع

- اورکاد، برنارد و یان ریشار (۱۳۷۲)؛ *ایران‌شناسی در فرانسه*، ترجمه اسعدی مدتضی، تهران: انتشارات توس.
- براون، ادوارد (۱۳۸۴)؛ *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: اختران.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)؛ *روشنفکران ایرانی و غرب*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فرزانه.
- بیل، جیمز آلن (۱۳۸۷)؛ *سیاست در ایران: گروه‌ها، طبقات و نوسازی*، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: نشر اختران.
- پولاک، یاکوب، ادوارد (۱۳۶۸)؛ *ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- تاورنیه، ژان باپتیست (۱۳۸۲)؛ *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: نیلوفر.
- ترنر، برایان اس. (۱۳۸۴)؛ *رویکردی جامعه‌شناختی به شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن*، ترجمه محمدعلی محمدی، تهران: نشر یادآوران.

- دلاواله، پیترو (۱۳۸۱): ترجمه محمود بهفروزی، تهران: نشر قطره.
- زاگرس، محمدتقی، زند (۱۳۸۹): «بررسی تطبیقی پژوهش‌های ایران‌شناسی غربی و شرق‌شناسی، با تکیه بر بازنمایی فرهنگ مردم ایران در سفرنامه‌های اروپاییان در دوره قاجار»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۱، ش ۴۲، صص ۱۵۳-۱۸۲.
- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۷): *مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی*، تهران: امیرکبیر.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۲ الف.): *شرق‌شناسی*، عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ----- (۱۳۸۲ ب.): *فرهنگ و امپریالیسم: بررسی فرهنگی سیاست امپراطوری*، ترجمه اکبر افسری، تهران: انتشارات توس.
- ----- (۱۳۷۹): *اسلام رسانه‌ها*، ترجمه اکبر افسری، تهران: نشر توس.
- سفیری، خدیجه (۱۳۸۶): *روش تحقیق کیفی*، چاپ دوم، تهران: پویش.
- فرای، ریچارد ن. (۱۳۵۸): *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: سروش.
- فوران، جان (۱۳۷۸): *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران: رسا.
- فولر، گراهام (۱۳۷۷): *قبله عالم: ژئوپولیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- کانم، ریچارد (۱۳۷۱): *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.
- کرویس، دیرک وان (۱۳۸۰): *شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان تقوی، تهران: نشر و پژوهش فرزاد.
- کریمی، علی (۱۳۸۶): «بازتاب هویت فرهنگی ایرانیان در سفرنامه‌های عصر صفوی و قاجاری»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۸، ش ۲۹، صص ۳۱-۶۲.
- کنت دو گوینو (بی‌تا): *سه سال در ایران*، ترجمه ذبیح‌الله منصور، تهران: انتشارات فرخی.
- کیانی هفت‌لنگ، کیانوش (به کوشش) (۱۳۸۱): *ایران‌شناسی، فرازاها و فرودها*، تهران: توس.
- لمبتون، آن. کی. اس. (۱۳۷۹): *نظریه دولت در ایران*، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران: گیو.
- ----- (۱۳۷۲): *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- من، ویلیام بی (۱۳۸۱): *زبان، منزلت و قدرت در ایران*، تهران: نشر نی.
- موریه، جیمز (۱۳۷۶): *حاجی بابا اصفهانی*، ترجمه مهدی افشار، تهران: انتشارات علمی.
- هال، استوارت (۱۳۸۶): *غرب و بقیه: گفتمان و قدرت*، تهران: آگه.
- Castells M. (1997); "The Power of Identity, the Economy", *Society and Culture*, Oxford: Blackwell.
- Fox, Richard G, (1992); "East of Said", in *Edward Said; A critical Reader*, Eds by Michael Sprinker, UK, Oxford: Blackwell, PP 144-156.
- Jenkins, Richard (1996); *Social Identity*, London: Routledge.
- O, Riordan, Tim, (2001); *Globalism, Localism and Identity*, London: Earthscan Publications.
- Robbins, Bruce (1992); "The East is a Career: Edward Said and the Logics of Professionalism" in in *Edward Said; A critical Reader*, Eds by Michael Sprinker, UK, Oxford: Blackwell, PP 48-73.
- Sowell, Thomas (1998); *Conquests and Cultures*, USA: Basic Books.